

تنبان قدرت

از خورشید شرق (شاه امان الله خان)
تا دومین متفکر جهان (اشرف غنی)

ابوزید فاریابی



نشر عنبر

تنبان قدرت

ابوزید فاریابی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان ❖	:	تبان قدرت
نبشته ❖	:	ابوزید فاریابی
ناشر ❖	:	نشر عنبر
تاریخ انتشار ❖	:	زمستان ۱۴۰۲

ایجاد هر نوع تغییر بدون اجازه نویسنده،
مجاز نمی باشد و خیانت محسوب می گردد!



لینک های مفید اسلامی:

نشر عنبر: [@NashreAnbar](#)

کتابخانه قلم: [@Qalamlr](#)

کانال فارسی دکتر ادهم شرقاوی: [@DrSharqawi](#)

کتابخانه آقراء: [@iqraaLib](#)

کانال خلیل الرحمن خباب: [@Khademulislam](#)

سنت مدیا: [sunnat-media.ir](#)

سخن ناشر

اگر تاریخچه انتشارات در افغانستان را بکاویم، پیداست که صنعت چاپ در دوران زمامداری امیر شیرعلی خان به افغانستان آمده و با نخستین مجله چاپ شده در سال ۱۲۵۴ به نام «شمس النهار» رقم می خورد و پس از آن در دوران چون شاهی، جمهوری، اسلامی و دموکراسی، نشریات و مطبعه‌هایی به وجود می آیند و می توان گفت که همه رسانه‌ها، دولتی بوده و تحت نظر قدرت‌های حاکم فعالیت انجام می دادند و ایدئولوژی‌های مبتنی بر اهداف دولت‌ها، پژواک می یافته است. نشریات خصوصی انگشت

شماری هم اگر بوده، محدودیت‌هایی در نشریه‌ها اعمال می‌شده است.

فعالیت‌های پر رنگ نشریات خصوصی در کنار نشریه‌های دولتی بیشتر در دهه هشتاد (دوران دموکراسی) بروز و ظهور می‌کند. اما متأسفانه باز هم کتب، رسایل و رسانه‌های کتبی‌مان، اغلباً در پاکستان و ایران چاپ می‌شود و سود سرشار چو دریاچه‌های‌مان به سرجیب همسایگان‌مان سرازیر می‌شود.

باید گفت که صنعت نشر کتاب با صنعت نشر روزنامه فرق دارد. شوربختانه به‌جای اینکه صنعت چاپ پر رونق شود و بنگاه‌های انتشاراتی رشد کند و انگیزه‌های خواندن و مطالعه زیادت یابد و نشر به تولید، توسعه و توزیع،

تبدیل گردد، برعکس رُو به کساد نهاده و جامعهٔ ناشرین و اهل علم و دانش را به گلیم سیاه نشانده است.

علاوه بر این‌ها درین روزگار، افزایش سرسام‌آور قیمت‌ها، بی‌رغبتی و عدم علاقهٔ عمدهٔ مردم برای مطالعه، بروز شدن سیستم‌های اطلاعات دیجیتال و اینترنت، وضعیت نشر و چاپ را نابه‌سامان ساخته است.

خوش‌بختانه جوانانی فهیم، علیم و ادیب‌مان هنوز به خود خستگی راه ندادند و ترویج و اشاعهٔ علم و دانش را وظیفه و مسئولیت خویش دانسته، آستین همت بلند کرده پیوسته در فضاهاى مجازى، بدون فتور و ضعفى دست به فعالیت زدند.

این‌گونه انتشارات از فضای حقیقی به فضای مجازی مبدل شده است و برخی از اهل علم و دانش هنوز هم نداشته و

تنبان قدرت

ندانسته خود را در فضای مجازی می‌جویند و از داده‌های مجازی مستفید می‌شوند.

ازین‌رو، آماج نور را بر روی جهل از دریچه فضای مجازی به دست گرفته‌اند و در خدمت اهل علم و دانش شده‌اند.

به حول و قوه الهی، عده‌ای از جوانان چیزفهم‌مان با پتانسیل بلند گرد آمدند و در صدد ایجاد انتشاراتی شدند که دلنوشته‌ها، رسایل و کتاب‌های مهم و مهم‌به را به دست نشر بپارند.

پس از شور و مشورت‌های لازم، لازم دانسته شد که نام «نشر عنبر» بر تن کند و خانه‌های خوانندگان را عنبرین بدارد و این‌گونه به نشر و پخش علم و دانش در خدمت اهل علم و فضل باشند تا به مصداق «أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ

تنبان قدرت

أَنْفَعُهُمُ لِلنَّاسِ» قرار گیرند و با نشر هر چراغی، عزیزانی غنوده در تاریکی جهل را از چاه جهل برهانند و بارقه‌های معرفت را به چشمان غبارآلود برسانند تا از سقوط در پرتگاه نجات دهند:

در مسیر زندگی هرگز نمی‌افتد به چاه

با چراغ دین و دانش گر بشر بینا شود

به یقین که نشر علم، پاداش دارد و کتمانش، پادافره؛

چنان که خدای فرمود: **﴿لَتَبَيِّنَنَّ لَهُمُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَ﴾**.

این آیه را آویزه ساختیم و به ساخت و ساختار «نشر عنبر»

قد علم کردیم و برای ارتقای سطح علمی دانش‌جویان و

تنویر افکار دانش‌پژوهان نشر عنبر را گشودیم تا گامی بر

رشد و بالندگی فرهنگی برداریم.

تنبان قدرت

از صاحب نظران گران ارج خواهشمندیم با ارائه پیشنهادهای سازنده‌شان، دست‌مان را بگیرند و در جهت اصلاح نواقص احتمالی یاری کنند؛ قبلاً قلباً سپاس گزارم!

با مهر

ابوزید فاریابی

مسئول نشر عنبر

۱۲ جدی ۱۴۰۲

تنبیه بر تبانی تنبان قدرت:

تنبیه بر تبانی تنبان قدرت یا تنبان پنهان که سالیان دراز عده‌ای، بی‌عده با غده‌های سرطانی که بر تن دارد و اندی سال پیش به تاریخ ۱۳۹۶/۱۰/۱۰ از رخنامه‌ام به نشر سپرده بودم و اینک یادواره‌ای از آن تنبان است که با صفحه‌آرایی، از طریق «نشر عنبر» باز به نشر می‌سپارم. تنبان که به تن برخی تن‌آرایی دارد، با هزینه پرداخت تن‌های پرهیخته دیگر است و در آن تنبان شمشیر با زهر آهیخته و با نگرش‌های رنگین آویخته شده است؛ گهی با حذف دین و شریعت با نگاه که دین و علم متعارض است، مردم را مشتبه سازند و از علم‌ستیزی و علم‌گریزی می‌حرفند تا علم‌پذیری دین؛ گهی علم را با دین مزج نموده، آمیخته می‌پندارند و تن بر دین‌خوانی و دین‌داری دهند و با این

تنبان قدرت

نقشه نقش علم، نقش حاشیه‌ای و توجه بدان کمتر که حتا منجر به حذف آن شود و تمرکز بر دین دارند و آن دین که خودشان تعریف دارند و با ذوق و ذهن خود ساختند و تفسیر کنند و در صدد ترویج آن همی پرداخت گردد، به جای دین حنیف که الله متعال بر پیشوای رسولان فرود آورده است.

این‌چنین از علم و دین از هر دو بهره‌برداری درست و بهینه نگردد. هر از گاهی افرادی از آن‌ها در صدد براندازی، یکی پی دیگر گیرد؛ از یک سو عقب‌ماندگی جامعه احساس شود و از سویی هم، العیاذ بالله چهره دین را مشوه گردانند! و شوربختانه، رگه‌های درشت و مزه شور احساس شود و شادی و شادابی وحدت، هم‌بستگی و هم‌گرایی، جایش را به ماتم‌داری، تاریکی و پراکندگی و

تنبان قدرت

گروه‌گرایی دهد و گروه‌های گرد آمده بر اصالت زبان و قوم، قول کنند و قومی را با حیل‌های گوناگون قتل و غارت کنند.

و چون کافران صدها تن از این تنبان‌داران را صدا زنند:

﴿لَا تُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا﴾

«شما را از سرزمین خود بیرون خواهیم کرد!».

اینان ندانم غافل‌اند یا به تغافل زنند خود را که زمین محل

سکونت همهٔ انسان‌ها است!

تُنْبَانِ قَدْرَت

از خورشید شرق (شاه امان الله) تا دومین متفکر جهان (اشرف غنی)!

از بدو تغییر نام خراسان به افغانستان، از زمان شاهی تا جمهوری و از اسلامی تا دموکراسی، رگه‌های قومیت-گرایی و قومیت‌زدایی از تکوّن تا تحول نظام‌ها، از تبارز و تطاول تا تداوم و تباعد قدرت‌جویان به تفاوت شرایط و تقاضای زمان به شگردهایی متنوع پشت ذوب و حذف و هضم رقیبان بوده که این آپارتاید قومی به هر جهت از هر جنبه از هر فرد و افراد غیر وجدانی و ایمانی است.

این تغییر نام (خراسان به افغانستان) را به جایی که بر حزم و حسن ظن حمل می‌کردند، اما برعکس برخی افراد برخاستند و در پی تغییرات و تحولات شدند که در روشنایی تاریخ در تارک قسمت تاریک تاریخ به زشتی و

تنبان قدرت

پلشتی ترقیم یافتند و می‌یابند و این سیاست گاهی با کیاست غیر علنی و گاهی با خباثت علنی بروز و ظهور می‌کند. پس طبیعی است که کنش‌های آن‌چنانی و واکنش‌های این‌چنانی را در پی دارد.

و این مرض نامرضی از جانب حلقات یا حلقوم‌های کثیف به اهتزاز و ارتعاش می‌آید که یک گند حلقی، چند خلقی را به درد و دوری و رنج و مهجوری و ا می‌دارد.

چون مگس حاضر شود در هر طعام

از وقاحت بی‌صلا و بی‌سلام

مسلم دارم هر قوم و تبار از خود شوم و شرار دارد؛ اما
عنان و مهار زدن و داشتن فرهیختگان بر لبان شرورافگان،
شروط اسلام را پاس داشتن، به راه راست، راست کردن بر

تنبان قدرت

مروت و متانت و مناعت دالّ بوده ضالّ را راندن و عنایت بر عناد و کین را کاستن است.

این یادداشتی کوتاه را مرور دارید، مروری است به برخی افکار در برخی نظام‌ها که این غدهٔ سرطانی (عصیت) سبب براندازی و متلاشی‌شدن حکومت‌ها و فتور و کدورت بین نادانان شده است. و این چند بند، پند و عبرتی برای پند و عبرت‌گیران است که کسانی بنابر کسالت و رذالت در پی ایجاد تفرقه و تبعیض بودند، نه تنها نام نیک کمایی نکردند، بلکه مذمت شدند و هر روز که می‌گذرد با خط درشت به بدی و زشتی یاد می‌شوند. آنانی که دنبال‌کنندهٔ این نوع مصیبت و معصیت و پیرو چنین غائله‌اند که برتری را به قومیت و قبیلوی دانند، خود را دور از مکتب اسلام می‌دارند.

تنبان قدرت

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ دَعَا إِلَى عَصِيَّةٍ». [صحيح مسلم: ۱۸۴۸].

«از ما نیست کسی که مردم را به تعصب و قوم‌گرایی فرا خواند!».

با تأسف که با توجه به نبشته‌های تاریخی، این روند مسمثرکننده (قومیت و عصیت) در گذار زمانی در تشکیلات نظام‌ها توسط فردهای معین به نحوی به محو دیگر قدعلم کرده و با کمال وقاحت از خود تار و پود نشان داده و می‌دهد. و این خیال خام را به سر می‌پروراند که همه چیز از من، از قومیت من، از قبیله من و به نام من باشد! پناه بر خدا، از منیت این من‌ها! منیت این من از ابتدا با شیطان شروع شد؛ آن‌گاه که گفت:

«أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» «من از آدم بهترم!».

تنبان قدرت

در این یادآوری‌ها، شاخصه‌هایی است که به شخص خاص برمی‌گردد، نه به اشخاص عام؛ چون از دید جامعه‌شناسی سیاسی وقتی در رابطه با نظام‌ها یا قدرت‌ها از این یا آن قوم حرف رانده شود، منظور همهٔ افراد آن قوم نیست.

بهر کیکی نو گلیمی سوختن

نیست لایق از تو دیده دوختن

پس، این را توکید دارم که پشتون، تاجیک و اوزبیک نامتعصب از محبوبات من و پشتون، تاجیک و اوزبیک متعصب از مکروهاتم است.

«دَعُوهُ فَإِنَّهُ رِيحٌ مُّبْتَنَةٌ».

«همدلی از همزبانی بهتر است!».

با این تمهیدیه، گذاری به تبیین واقعیت‌های تاریخی ضمن عناوین دورهٔ شاهی، جمهوری، اسلامی و... می‌شوم:

۱- دوره شاهي:

الف- امان الله خان:

امان الله خان، در سال ۱۹۱۹، پس از قتل پدرش در لغمان، عنان سلطنت را در کابل به دست گرفته با اقداماتی دست به استقلال، اصلاحات و ابداعات برده در نتیجه، خود را از رأس قدرت دور کرد. با کنار رفتنش و واگذاری قدرت به برادرش، سقوط دوره اش را به چشم مشاهده نمود.

علت سقوط امان الله خان را برخی، تجدّدگرایی علیه سنت گرایی و تضاد برخی اصلاحات با قوانین اسلامی و... می دانند. این مقوله ها بهانه های خوبی برای براندازی نظام امانی بود، ورنه پیش از امان الله خان دوره های سیاه و تاریک تر را می یابیم که امیران به نام مسلمان ده ها زن و ده ها کنیز و بچه های زیبارو، در اختیار دارند و بابت

تنبان قدرت

قدرت و وجاهت خود چشم برادرشان را از حدقه بیرون آورده با میل آهنی داغ و با گرسنه نگاه کردن قاغ کردند، عده‌ای را زیر پای فیل له و به گل تبدیل می‌فرمودند. اکثراً حرفی، گفتاری یا فتوای تکفیر صادر ننموده و اقدامی کلی علیه امیران صورت نمی‌گرفته است، جز چند جرقه‌ای در جاجایی جولان زده بود که به نطفه خفه کردند.

باید پذیرفت که سایه‌های سیاه و تاریکی در دوره امانیه وجود داشت و می‌توان از مقوله اسلام‌ستیزی و نظام‌نامه ناقلین که امان‌الله شاه بابت دلخوشی قبیله‌ای خاص نبشته بود و... نام برد، اما تعصب قومی و قبایلی علت اصلی کناره‌گیری امان‌الله شاه بود که خود در آخرین سخنرانی‌هایش از اختلاف «درانی و غلزایی» یاد کرده از بعضی

تنبان قدرت

قبایل و طوایف نام برده با این شعر حرف و حکومتش را خاتمه می‌دهد:

می‌روم تا تو نشنوی نامم

اگر از نام من تراننگ است

از کتاب «جنبش مشروطیت»، چند بند از آخرین سخنرانی شاه امان الله را می‌خوانیم:

«اکنون ثابت شد که دشمنان می‌خواهند در بین قبایل ما

فساد و جنگ اندازند و ما به دست خود یکدیگر خود را

بکشیم و سبب این عمل ناجایز من خواهم بود. شما ملت

عزیزم زنده و افغانستان باقی خواهد ماند، ولی روسیاهی

ابدی، مسئولیت این هنگامه ناشایست به نام من ثبت می-

شود. اکنون می‌بینم که شما در جنگ قبیلوی گرفتار می-

آیید...».

تنبان قدرت

امان‌الله با اشاره به این دو نفر حاضر در مجلس (نادر خان و نورالمشایخ مجددی) چنین گوید:

«در همین جا نشسته و جنگ خانگی را درمی‌دهند، ولی من مرد این کار نیستم...»

و من باید بروم تا باعث ویرانی کشور نشوم!».

جنگ تو صلح و صلح تو جنگ است

من به قربانت این چه نیرنگ است

به هر حال، امان‌الله خان اصلاح‌طلب و استقلال‌آفرین از اریکه قدرت بیرون می‌رود و حتا بردن نام وی در عهد سلطنت نادری، جرم تلقی می‌شد و کسی جرأت راندن نامش را به زبان تا مدت زمان زیادی نداشت.

ب- حبیب‌الله کلکانی:

اکثراً در کشورهایی چون افغانستان و...، تصاحب و تبادل قدرت و فرمانروایی‌ها از زمان ابدالی‌ها تا کنون از تونل «زور» عبور می‌کند و این چنین حبیب‌الله کلکانی با عامل زور و حامل و حامی فتوای ملایان علیه امان‌الله خان به اریکه قدرت نائل آمده خود را «امیر حبیب‌الله خادم دین رسول‌الله» خواند، اما دستگاه حکومتش دیر نپایید که بی-سوادی او و کم‌کاری و ناتوانی‌اش، بهانه‌هایی برای انگیختن سران اقوام و قبایل و براندازی‌اش توسط نادر خان شد.

ج- نادر خان:

نادر خان نخست، از آن طرف‌های مرزی با تجهیز پتان-
های سرحدی برای واگیری قدرت در اصطلاح از قوم
پایین‌تر -تاجیک- با شکست خونین در غزنی مواجه شده
با تطمیع هزاره‌ها به‌بار دوم یورش برده کابل را از آن خود
ساخت.

نادر خان چو نامش از نادرترین ناموران خاین تاریخ بوده
که با دستاویز ساختن کلام الهی و لگاندن مُهر بی‌مهری و
با زدن دستخط مکرری و شیطنتی به حاشیة قرآن، بچۀ
«سقاو» را به‌سوی دستگاه خویش خوانده به‌دست آورد و
پست‌مایگی و پلشتی اعتقادی‌اش را به‌نمایش گذاشته،
دست‌یابیدگی خویشتن را با یک‌دسته از افراد، دُرست
پس از دریدن و دست‌بریدن و کشتن و بستن به دار

تنبان قدرت

آویخته به لقب غدار دست یافته به جای خادم رسول الله،

خاین کلام الله نشست.

بالاخره او توسط نوجوان هفده ساله‌ای به نام عبدالخالق

هزاره ترور شد.

د- ظاهر شاه:

ظاهر خان جوانی ۱۹ ساله بود که بعد از پدر، تنبان قدرت به وی پوشانده شد و بیش از چهل سال پادشاهی نمود. عموهای او تا سالها، هدایت امور کشور را به نیابت از شاه جوان در دست داشتند؛ در واقع خیلی سالها ظاهر شاه به ظاهر، شاه بود.

دوره ظاهر خان دوره‌ای آرام و امن؛ آیه‌هایی در روابط عمومی و لایه‌هایی انبوه تاریکی را می‌یابیم که ملت را چو کرم نهران پنهان نگاه می‌کند. حتی بیشتر عالمان نیز به لگام او در قیدند؛ واقعا ظاهر، ظاهر فریبنده بوده است.

به من این خیلی جالب است که «باب الظاهر» در «دیوبند» بابت پیوندها، ایجاد؛ در منابر خطبا «المتوکل علی الله محمد ظاهر شاه» بابت معافیت‌ها، انشاد؛ و مولفین چو

صاحب عقود الدرر، در دیباچه کتاب بابت اقبال چاپ، مدح و اهدا می‌کند. حتا اقبال لاهوری با آن اقبالش، استقبالیه بالا و والایی رندانه دارد.

وزان لایه‌های تاریک تاریخی در زمان (پدر و پسر) که صدارت ۱۷ ساله هاشم خان، دوره اختناق و وحشت نام گرفته است، می‌باشد و بیشتر مؤرخین کارنامه‌هایی را ضمن صدارت‌ها بیان داشته و سرخط و سرخ‌های ریز و درشت در خور دادند. گذار از سنت چینی و سنت‌شکنی-ها، گرایشات و تمایلات، تعامل و تداخل داخلی و خارجی، درین مدت‌زمان مزرعه نژادپرستی عملاً و صریحاً، ایجاد و ادعای مالکیت همه‌جانبه کشور اظهار گردید. این ادعای پوچ التزام کوچ دیگر اقوام را نموده، متکی به کانون گرم هنگامه‌آفرینی‌های فاشیستی با شعار

انگیزه‌دهی قوم‌گرایی، اوزبیک از ازبیکستان، تاجیک از تاجیکستان است و... بذر بد و بدبو و نهال عصیت را کاریده به پرورش گرفتند که هر روز با ریختن خون‌ها در نمو و رشد و ستبری‌اش با قدرت جاهلیت‌های روزگار افزوده نوده پیوند می‌کنند.

این روند با تاثیر از سیاست فاشیزم «هیتلری» در صدد سراسری کردن تک‌زبانی و ترک‌زبانی، سیاست رشد و گسترش تک‌زبانی و فراگیری اجباری، حاکمیت تک-قومی و طرد و ترک سایر زبان‌ها را به‌عنوان سیاست جدید فرهنگی اعلام کردند.

این‌جاست که فردی به نام محمدگل مهمند سیاست‌پشتون‌سازی را در این مرز و بوم به شیوه‌های گوناگون آغاز و اقداماتی با دست‌دراز، دراز کرد که مؤرخین در

کتاب و مقالات از این چهرهٔ عقده‌مند تعصب‌گر، به تنوع یاد کردند. از غصب مراتع و مزارع ملیت‌های تاجیک و اوزبیک و واگذاری و تقسیم به ملیت پشتون، از هدم و نابودسازی مآثر فاخر فرهنگی دور زرتشتی و سغدی، از حرق و خرق دست‌نویس‌های کهن فارسی، ترکی و عربی؛ داستان وحشتناک کتاب و جامه‌سوزی شهر میمنه را می‌توان ذکر کرد. از تغییر نام‌هایی جغرافیایی از ترکی و فارسی به پشتو این مشت نمونه خروار:

سبزوار به شیندند، بوبینه‌قره به شولگره، یول‌بولدی به لینی، سمرقندیان به زرغون‌کوت، تخت سلطان به شین-کوت و قره‌تپه به تورغندی.

هاشم خان که خود بی‌فرزند بود، طی ۱۷ سال نفاق‌افگنی بعد از به‌غایت رسیدن ظاهر شاه، از صدارت برکنار شد؛

تنبان قدرت

هاشم‌نام، بازهم آرام نگرفته به تربیت برادرزاده‌های خویش همت مضاعف داشت که نتیجه تربیت این بی‌تربیه و این سایل با وسایل، بی‌حاصل نبود که سلسله مفکوره پوشالی‌اش را به داوود خان به ودیعه و ارث گذاشت. بالاخره داوود خان با کودتای سفید، پسر کاکایش محمد ظاهر شاه را که در ایتالیا به سر می‌برد، از سلطنت خلع و دوره شاهی را پایان داده، اساس جمهوری را اساس گذاشت.

۲- دوره جمهوری:

الف- کمونیستان:

قدرت طلبی‌ها، قدرت‌تلفی‌ها را در پی دارد؛ کودتای سفید داوود خان تبدیل به کودتای سرخ خونین و به نام کودتای هفتم ثور در تقویم تاریخ تسجیل شد. این کودتا از سوی خلقی‌های کمونیزم به رهبری «نور محمد تره‌کی» ترتیب و داوود خان را با آندی تن، با خاک و خون در مکانی نامعلوم تدفین کردند.

نورمحمد تره‌کی که می‌گفت: «د خلق زور د خدایی زور دی»، توسط طرفداران حفیظ‌الله امین به قتل رسید؛ این-چنین حفیظ‌الله امین، تنبان قدرت را صد روز به تن داشتند که با کودتای شاخه پرچم توسط قوای کماندوی شوروی به قتل رسید.

تنبان قدرت

این جاست که با فرود آمدن هواپیماهای نظامی شوروی به فرودگاه‌های افغانستان، افغانستان توسط قشون سرخ شوروی به تاریخ ششم جدی ۱۳۵۸ رسماً اشغال، و تنبان قدرت به بیرک کارمل پوشانده می‌شود. کارمل، با حمایت شوروی سابق، تنبان قدرت را پوشیده با انتقادهای تند از عملکرد «امین» کوشیده دست به اصلاحات زد که اقبال مردم را به خود جلب کند، ولی چنین نشده مجبور به استعفا شد. بعد از کارمل، داکتر نجیب به اریکه قدرت نایل می‌آید؛ نجیب می‌داند که اوضاع خیلی به نفعش نیست، بابت ماندگار شدن تنبان تن، دست به شعار میهن پرستی می‌زند؛ با خروج و اخراج قشون سرخ از افغانستان، در ماه دلو ۱۳۶۷ بیشتر به سیاست وطن پرستی اش دلبستگی نشان داده ترند «آشتی ملی» مصالحه با مجاهدین را پیش می‌گیرد و

مجاهدین دست رد علیه او می‌زنند؛ افزون بر مجاهدین، نجیب با مخالفت جنرال دوستم که از طرفداران دولت او بود، روبه‌رو می‌شود که در نتیجه، سبب شکست و پایان- یافتن یک دوره ننگین و خونین، شاگردان مکتب لنین و استالین و پیروزی مجاهدین می‌شود. داکتر نجیب راه فرار و نهانی دیگر نیافت جز اینکه به دفتر نمایندگی سازمان ملل در کابل پناه ببرد. بالاخره در بدو ورود تحریک طالبان به دار مجازات اعدام آویخته شد.

اگر گردشی در تاریخ پرنکبت کمونیستان از بدو تولد و تشکیلات و اهداف تا تنظیمات و اسلاف، قساوت و اشغال و فروپاشی و اخلاق‌شان داشته باشیم، درین راستا نگارنده‌های مختلف داخلی و خارجی کتب و مقالات وزین و درخوری ترقیم داشته‌اند که می‌شود گفت اکثراً

ابتهت و عزت مجاهدین و سفاقت و ذلت کمونیستان را به بیان گرفته‌اند.

تصویرهای کریه و زشتی که از خاینین وابسته کرملین، زیر عنوان «خاد» در خاطره‌ها وجود دارد، هیچ وقت از دل تاریخ با «پولیگون» فراموش نخواهد شد.

اگر مرور کوتاهی داشته باشیم که کمونیست‌های اجیر یکی پی دیگر سرنگون شد و بساط بسط کرملین برچیده و دستِ دراز خون‌آلود و پر راز دیوانگان و مزدوران، کوتاه و تار و مار شد، بایست که از دو نگاه بررسی کرد:

۱- عوامل برونی، ۲- عوامل درونی.

۱- عوامل برونی سقوط، بحث جداست و نصرت خداست که باز هم از ایثارگری و بسیج و همدلی و همگرایی و مجاهدت‌های ملت مسلمان با دستان خالی و

ایمان قوی که مشت آهنین بر تارک تاریخ نین و استالین زدند و مغز بی مغز مغزواوه خوران مزدور برژنف و گورباچف را به غیظشان ریختند، اینقدر یادآور شوم اینجا باب شکرانه گشودم تا یاد شهدا را گرامی و لوای مقدس جهاد و شهادت را به گونه‌ای در اهتزاز در بیاورم، کمینه‌ترین کاری بود که در حق مردم مجاهد کرده باشم. اگر عوامل درونی اضمحلال‌شان را واکاوی، برون و بروز دهیم، بحث دامنه‌دار و مفصل است که ایجاب ایجاد فرصت و الزام ارایه اسناد می‌کند. فعلاً پرداختن به این شرح میسور و مقصود نیست؛ لیک اشارتی دارم که ظلم و جور و تاریکی، یغما و تاراج و بی‌عدالتی، فساد و بازی با مقدسات اسلامی، خودانگاری و خدا انکاری، خودخواهی و خودکامگی، بزرگ‌دانی خودها و

خوردانگاری مجاهدین، ترویج و تکوین فرهنگ و افکار پوشالی به جای اندیشه والای اسلامی و... که در صدر این مجموعه می‌توان از اختلافات و افتراقات قومیت عنوان نمود و به نظرم بارزترین خصیصهٔ درونی متلاشی‌شدن کمونیستان، همین عنوان است که با رویکرد خلق و پرچم و دیگر زیر مجموعه‌هایی تبارز کرد که رنگ و بوی گند عصبیت داشت. بیشتر در عوامل فروپاشی اینان نیچم که بوی ناخوش شراب و کباب ناباب مدمن الخمر خمیری‌ها، و ذات خبیثه و لذات‌الخبائث برخی اینان مخمورم می‌سازد.

۳- دوره اسلامی:

الف- دولت اسلامی افغانستان:

ایجاد دولت اسلامی نمودی از پیروزی نبرد حق علیه باطل و رهایی از اسارت و بندگی، مژده‌ای از طلوع صبح کامیابی و نوید ده وحدت و همبستگی، تعالی و ترقی همسو با برنامه‌ای اسلامی، اجتماع بزرگ و پر میمنت زیر لواء و شعار الله اکبر و پادزهر و مرهم‌نهی برای ملت مجاهد‌پرور بود که از زخم‌های ناشایست ناشسته‌رویان کمونیستان و از ساطور خونین مکاران دژخیمان رسته و سر فراز شده بودند، اما افسوس که این ملت، این امید را با آرزوهای زیبای‌شان از کابل تا فاریاب، از هرات تا بلخ و پروان، از نیمروز تا قندهار و از نورستان تا غور و سمنگان به زیر آوارهای خاکی‌ای که از آرواره‌های

تنبان قدرت

خونخوار و غریزه قدرت و مکنت و جاه طلبی جاهلیت و
عصیبت برخی از رهبران به وجود آمده بود، با خود به
خاک لاله گون دفن کردند.

عده‌ای از رهبران به دولاب دیگران، همدیگر را به
نارنجک و توپ و راکت بستند که این قدرت‌تشنگی و
ثروت‌گشنگی از قومیت‌گرایی نشأت می‌گرفت و دولت
واحد بی‌دولت چند دولت دیگر ولادت کرد. وحدت
مردم به وحشت، عزت برخی به ذلت، قیام ملت مجاهد به
قیامت و انقلاب امت به انقیاد برخی قایدین مبدل، مکدر
و به نام این و آن مسجل شد؛ به ویژه در حوزه مرکزی.
این عصیبت و حس قدرت‌مآبی و راکت‌باری و بمب-
افگنی سبب کشتار هزاران زن و مرد خانه‌نشین و آوارگی
مردم این سرزمین و تشکیل تحریک طالبان با شعار مبارزه

تنبان قدرت

علیه شر و فساد و بالاخره منزوی شدن و به حاشیه ماندن
دولت اسلامی شد.

ب- امارت اسلامی افغانستان:

این جاست که تحریک طالبان (که خود را ناجی و حامی مسلمانان و ماحی شر و فساد می دانست) به میدان می آید و به سراغ ملت مستضعف می شتابد.

در مدت اندی سال، حکومت شان در محدوده‌ای تقریباً ۹۰ فی صد افغانستان، به زعم خود قوانین اسلام را ساری و جاری کردند. بدون اغماض باید پذیرفت که تا حدودی حدود شرعی را مرعی و اصلاحاتی در ساحات جلوگیری از منکرات و اشاعه معروفات را دارا بودند، اما ناپختگی و بی تجربگی، مداخلات اجنبی و شیوه اصلاح، ترویج محسنات، تقلیل و تقلیع خزعبلات توأم با تهدیدات و اجبار بدون نهادینه بود؛ لذا زود ناماندگار شد.

جرقه‌های ظلم چو ظلمت ظهور کرد و سایه شوم آن در
جاجای جامعه ملموس شد. مخالفت‌هایی در سطح
مدیریت‌ها بروز کرد و بدین‌سان وحدت در امارت نیز
دیر نپایید؛ چون برخی افراد افراطی فاشیستی، رگه‌های
قومیت‌گرایی و عصبیت را پروراند که با کنارزدن یا
نمادین‌ساختن برخی کرسی‌های متعلق به ملیت‌های غیر
پشتون و تصاحب صلاحیت‌های‌شان و عدم تمایل و اعتنایی
به فرمایشات بزرگان‌شان، ویرانی درونی را به ارمغان
آوردند.

از ناهنجاری‌ها و برخوردهای ناسالم و ناسنجیده موجود،
شکایاتی به شخص «ملا محمد عمر» واصل شد که همین
جمله مشهور را با ریزاندن اشک زمزمه کرد که «طالبان
دزد نشده؛ دزدان طالب شده است».

به هر حال، از مسلمات است که ویرانی‌های درونی، ویرانی و فروپاشی‌های برونی را در پی دارد و با چیدمان دیگر علل کنار هم، همین نیز بزرگ‌ترین علت افول امارت شد.

بالاخره، امارت به بهانه انتخاب گزینه «اسامه بن لادن» با تقدیم نمودن هزاران طالب‌العلم و حافظان قرآن و فدا و وداع کردن با گورستان‌های نهان هزاران انسان در کنج کنج افغانستان توسط آمریکا به پایان رسید.

امارت پس از آوارگی و سپری کردن مدتی در خفا، بار دیگر از این سو و آن سو سر برآورد، اما اختلافاتی چون حقانی و غیر حقانی، محسود و نامحسود، محسوس می‌شد و این هم از معضلات و تعصبات محسوب می‌شود. با آن هم اگر گویم که امروزها اکثر ساحه‌های افغانستان مخصوصاً

قرات و قصابات و لسوالی‌ها زیر اداره و کنترول امارت است، حرف گزاف نراندم. به عبارت دیگر پنجاه پنجاه؛ ناحیه و مرکزها زیر اداره وحشت ملی و قریه و ده‌ها زیر اداره امارت اسلامی است.

با وجود اینکه اداره متمرکز مرکزی در نقطه مشخصی ندارند، لیک در بسا نقاط مختلف کشور، حضور متفرق دارند که با دست بلند ترویج و توسعه اهداف و برنامه‌های خود را دارند انجام می‌دهند.

با آنکه افراد امارت خواستار اجرای شرع شریف‌اند، با تأسف که در لای این افراد نیز فردهای خسیس‌اند که بوی ناخوش عصییت را به صورت سری و غیر سری درین حالت هم بروز و ظهور می‌دهند.

از چشم مترصد:

درین اواخر، یکی از شیخ‌ها(!) که بابت تبیین و تشریح برنامه‌های کاربردی و راهبردی سال ۱۳۹۶ از آن طرف مرزها، در «فاریاب» تشریف آورده بود، ضمن تشریح پلان‌های اتخاذ شده و دیدار و اصلاح از مکاتب دولت دموکراسی اوایل سال تعلیمی، خواندن زبان فارسی را به چند مکتب به تعلیق انداخته گهرفشانی‌های کردند که خود عصیّت بود.

گوش زد به گوش‌های دوره اسلامی:

با قتل و قتال‌ها، عیش و عشرت‌ها، خیانت و جنایت‌ها، غارت و بغاوت‌ها، تنفیر و تکفیرها و اتراف و اسراف‌هایی که تحقق یافته، این رهبران چه پاسخی نزد الله متعال داشته باشند؟

تنبان قدرت

اگر اجرای حدّی از حدود الله، اجر دارد و قضاوت به عدل الهی، پاداش مضاعف؛ هتک حرمت‌ها، سوءاستفاده‌ها و قتل انسانی هم بی‌موجب شرع، پاداش و مکافات دارد! وای از آن روزی که بر دهان مهر سکوت زده شود و دست‌وپا گواهی دهد!

و اصل «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» مورد ارزیابی قرار گیرد!

مقوله دولت و ملت:

این دو را جدا از هم بدانیم؛ سنگینی جرم دولت‌مردان، قدرت‌طلبان و معامله‌گران را به عهده ملت نیندازیم.

تنبان قدرت

ملت مسلمان مجاهد بوده و در راه خدا جهاد کردند،
ایثارگری و شهادت و شهامت‌شان را می‌ستاییم و «أجرهم
علی الله» گوییم .

نه چون قدرت‌تشنگان که از خون این ملت خور و
خوراک دارند و از رنج اینان گنج دارند و از نفس پاک
اینان هوس می‌رانند.

این ملت مجاهد است که با دستان پینه‌زده و پر از آبله
خود «قوت لایموت» دارند یا در کشورهای مختلف آواره
و بیچاره‌اند.

جنگ برای قومیت و مذهب و زبان نکردند، بلکه پشتون،
تاجیک، اوزبیک و... همگی دوشادوش هم علیه قشون
سرخ شوروی جهاد نموده‌اند.

بابت مقدسات اسلامی سر را به جان و جان را به کف نهادند، هنوز با دستان خالی دست به دستگاه‌های اجنبی زده‌اند و اجرشان را به دنیای دنی بدل نکردند و مایوس هم نیستند، اما فراموش نکنیم که عده‌ای اجر جهادشان را به این دنیا گرفتند با کاخ‌های مرمی، کراوات‌های بربری و ماشین‌های لیندکروزری به کوخ‌ها سر به بالا گیرند و متاع قلیل را به خود ترجیح دادند؛ مکت، ثروت، قدرت و شهرت را برگزیدند؛ چون نیت‌شان چنین چیزی بوده است. چنانکه «رجل سیاسی» درین اواخر جنگ خودش را قومیت تلقی کرد و هدفش هم مبرهن است که قدرت بوده و بس.

دو نامه از دو نامور و دو رهبر:

یکی از دولت اسلامی عنوانی تحریک طالبان. دومی از امارت اسلامی عنوانی دولت اسلامی.

نامه اولی:

از کسی که نقل ماجرا نمود، نخست سپاس‌گزاری نموده چنین گویم: الله متعال ببخشد!

فرمود: زمانی که به قندهار بودیم، پیش از این که داشتیم رخنه و رخت بر تصرف کابل و دیگر ولا می‌بستیم، نامه و نماینده‌هایی از دولت اسلامی و تحریک اسلامی ردیف شده بود و سخنان برازنده «استاد ربانی» را که از نمایندگان شنفته بودم، واقعاً شگفت‌زده و متحیر شده بودم؛ چون همان چیزهایی را خواستار شده بود که من هم به حیث یک فرد مسلمان آن را می‌خواستم؛ اما ندانم که

تنبان قدرت

که حرف و حدیث‌ها را حریف و مُحدِّث‌ها به رهبری تحریک نرساندند یا برای آن‌ها وارونه خواندند؛ به هر رو، ما آمدیم! شر و فسادهای «دولت اسلامی» را راندیم و کابل را تصرف کردیم و بیرق سپید تحریک را به اهتزاز در آوردیم.

نامهٔ آخری:

اکثر دانندگان چنین خوانند که واقعهٔ سپتامبر آمریکا، بهانه‌ای برای اشغال قلب آسیا بود.

آمریکا حملات خویش را بابت سرنگونی امارت اسلامی در افغانستان آغاز کرد؛ این جاست که «ملا محمد عمر» نامهٔ عنوان مجاهدین سابق می‌نگارد و انگیزهٔ جهاد داده این‌گونه فرا می‌خواند: شما مردم مسلمان مجاهد هستید،

تنبان قدرت

بسیج شوید و در مقابل آمریکاییان بایستید؛ همان گونه که علیه قشون سرخ شوروی ایستادگی کرده بودید. ماجرای این نامه نیز چون نامه اولی، آیا به مقام رهبری رسیده یا خیر؟ از برخی دوستان چنین شنیدم که این نامه را چند وطن فروش غرب گرا، از رساندن به رهبری دولت اسلامی مانع شدند.

نکته:

هدف این است که نکته‌ای در مورد این دو حکومت (یکی به نام دولت اسلامی و دیگری امارت اسلامی) یادآورم. ای کاش این دو وحدت می‌کردند و هم‌دیگر را می‌پذیرفتند؛ چون هر دو در شعار یک نگاه داشتند، هر دو خود را در خط کلمه طیبه می‌دانستند.

تنبان قدرت

این نکته را بدین بابت عارض شدم که قدرت‌های شرق و غرب، نه دولت اسلامی و نه امارت اسلامی هردویش را بدون اینکه در خدمت نگیرند و یوغ اسارت را به عنق مبارک‌شان نگذارد، وجودشان را نمی‌خواهند.

با تاسف باید این را بپذیریم که این دو (دولت اسلامی و امارت اسلامی) زیر نام اسلام با داشتن محسنات فراوان، جنایات خیلی بزرگ برای ملت مسلمان و دستاوردهای منفی و برچسب‌های ریز و درشت به بیگانگان به ارمغان آوردند که خودشان عامل فروپاشی و سردرگمی‌شان شدند؛ چون هردو تلاش به این قول معروف نمودند: «اتفاق بر بی‌اتفاقی کردند».

ولی بابت (؟) همدیگر را نپذیرفتند، اظهر من الشمس است: «آنچه که عیان، چه حاجت به بیان».

تنبان قدرت

یکی، نخست، زیر نام مقاومت، مقاومت کرد و کافر
نخواند ولی بعد از مدتی در نهایت یاغی و باغی خواند و
به سمت خود فرا خواند.

دیگری، نخست، جهاد علیه شر و فساد خواند و مجاهدت
کرد ولی در نهایت مجاهد خواند و علیه آمریکاییان به
مبارزه فرا خواند.

سرانجام تکرار کنم که مجادلات، مخاصمات و مخالفات
درونی رهبران اسلام گرا و تنش های دولت اسلامی و
امارت اسلامی، فضای بی اعتمادی، اسلام ستیزی و گریزی
برخی افراد و غریزه قدرت طلبی و ثروت انگیزی
غربگرایان و قدوم تبعید شده سالیان متمادی اعلی حضرت
بابای ملت را به ملت ارمغان آورد که اینان، دلخوشی از

تنبان قدرت

دموکراسی نشان بدهند و بساط نوین در میهن بسط نمایند و سایه شوم و دامن منحوس این بساط سبب پرورش و رونق‌گیری و به قدرت رسیدن دوباره برخی جناح‌های جنایتکار غربگرا، سیکولارها و جنبش‌های کمونیستی شود.

۴- دورهٔ دموکراسی:

الف- حامد کرزی:

عده‌ای، پس از حذف «احمدشاه مسعود»، زمینهٔ خاتمه‌دادن «دولت اسلامی» و فروپاشی «امارت اسلامی» را توسط یورش نیروهای آمریکایی آماده کرده با تشکیل جلسهٔ «بن آلمان» زیر نام شعارهایی دروغین و رسیدن به تخت و بخت‌های رنگین، بن ملت مسلمان را کردند.

بن آلمان، خود بن تعصبات بود؛ چون آرای اکثریت قاطع از آن «ستار سیرت» شده بود که با نیرنگ‌هایی، وی را دور کردند و آقای «کرزی» را گماشتند.

نخستین و بزرگ‌ترین اشتباه را درین مانور سرباز «قانونی» به نمایندگی از اتحاد شمال کاسب شد که از گفته‌های رهبری خود سربازی کرد و اشتباهات بعدی، سکوت

رهبران دولت اسلامی (با تطمیع یا تهدید آمریکاییان) و تقدیم، اهدا و اهدار زعامت مسلمانان و ذوب شدن اینان با بیگانگان بود.

به هر حال، دولت مردان، ملت را در قالب قانون دموکراسی به تجربه گرفتند و مقام اولی دادند و قانون وحیانی را به پشت زدند و مقام ثانوی دادند. چه بازی‌های سیاسی، سمبولیک و سینمایی به راه انداختند؛ از کشتارهای زنجیره‌ای و جمعی، از دور راندن و هراساندن کادرهای علمی و فرهنگی، از برده گرفتن و پرده گرفتن برخی علمای اسلامی و از شایع و رایج ساختن افکار پلید بی‌دینی، از انفجار و انتحار و ارجاع به منابع دیگری، از انتقال جنگ سرد و گرم از یک نقطه به نقطه دیگر، از به کارگیری

تنبان قدرت

مهره‌های خموش، مارهای زهراگین و امضای پیمان‌ها و قراردادهای ننگین و چند، و...

شارع این شیوهٔ خصمانه با «کرزی» خیلی رندانه آغازیده از قصر گلخانه تا حمام‌های زنانه به منصهٔ اجرا درآورده شد. به بهانهٔ شایسته‌سالاری چه شایسته‌جان‌ها را انتخاب، به بهانهٔ آزادی چه آزادهای اوباش را اختیار و به بهانهٔ مساوات چه مراوده‌هایی را به ابصار می‌بینیم.

چه دفترهایی ایجاد، چه برنامه‌هایی انتشار و چه شخصیت‌هایی در رده‌های بالا و پایین دولتی انتصاب شدند؟

جالب است که بدانیم اندر قوای مقننه، مجلس تقنینی افغانستان را نخست اکثریت از افراد خبره، عالم و خیر گزیدند؛ با این ترفند مهر تأیید خود را گرفته به مردم کم-

فهم هم وانمود مشروعیت دادند، اما بار دوم به درب چورلمان جز چند عبا و قبا را اجازه ورود ندادند.

اندر باب وزارت معارف، از جابه‌جا شدن چهره‌ها، صرف بابت حذف و ایصال مفردات درسی کتب مکاتب اشاره کنم؛ سیاست‌های کلی و کلان را کلان‌ها بررسی کنند، من همین چیزهای خورد و در اصطلاح جزئی و پیش پا افتاده را گوش‌زد کنم و بگذارید که عده‌ای گویند که این به دور حَجَر است. چون این شیفتگان شهرت و شهوت با انتشار برخی برنامه‌های غربی، دست به تغییرات و اصلاحات و اضافات زدند که فرهنگ خطه را متحول و جوانان این کشور را متأثر بسازند. به عنوان مشت نمونه خروار:

در کتاب تاریخ صنف دهم بنگرید تاریخ اسلامی را از ابتدا حذف و در آخر درج کردند تا آخر سال تعلیمی با همین

معلمان به طاق نسیان سپاریده شود، یا اینکه کتاب‌های ساینسی دوره ابتدایی دوره دولت اسلامی را با دوره دموکراسی تطبیق محتوایی دهید، خود خیلی چیزها را می‌یابید؛ مثلاً از حذف و کم‌نمودن نام الله و گنگ و نسبت‌دادن به طبیعت و... .

اینقدر را دانم که کتاب دوره حجر با آن حجمش و آن حجره‌ها با این دوره از تاریخ فرق کند؛ کتاب در اصطلاح «آپدیت» (به روز) باشد، اما انتشار و اشغال فکری زیر عنوان حقوق بشر و دموکراسی و...، اجحاف و افتضاح شیوع فرهنگی اجنبی توسط خودفروشان شوکت‌طلب؛ چون «قانونی» و یدک‌های اوباش، جاسوس و نمایندگان کلیسایی؛ چون «اتمر»، خیلی زنده و تحریف‌کننده است.

تنبان قدرت

به هر رو، بهتر است که طرفه نروم، آقای کرزی پیر شد و ازین تنبان تیر نشد تا اینکه انتقال و موقت و دور اول و دوم انتصابات و در لابه لای این‌ها «بُن دوم» را به تجربیات خود افزود. بالاخره راه‌های پلانیزه شده یکایک طی شد و افراد و شخصیت‌های سیاسی حذف و عزل و عده‌ای هم هجو و هجر شدند.

ب- اشرف غنی احمدزی:

این فرد را متفکر خواندند؛ خیلی پف کردند و تلمبه به فرموده رفیقان رقیبش: «نه جگر دارد، نه روده و نه گرده».

اما باید گفت ولی هضمش دانم سخت است انسان های

حُر و آزاده را معافیت می طلبم! گویند:

«اگر خر باشد، خرسوار پیدا می شود!».

آری! چند تن از این قماش‌ها بابت قماش، ملت را به قمار

زدند و خودشان نیز باختند. منظور و معهود از این مثل

چند نفر خودفروخته قدرت طلب است که خود را ممثل

ملت دانند، نه مردم مسلمان حُر!

این بی شعوران بیمار در قالب انسان با شعور، با اثرگیری از

شعار و شیادی او لیک گفتند.

تنبان قدرت

جمله گفتند ای حکیم رخنه جو

این فریب و این جفا با ما مگو

چارپا را قدر طاقت بار نه

بر ضعیفان قدر قوت کار نه

طفل را گران دهی بر جای شیر

طفل مسکین را از آن نان مرده گیر

این بابی رودگی خود خوب است که سوار است و چابک

با سواری اش راه می رود ورنه روده دار دیگری در راه بود

که سنگینی اثین اش بیشتر از این شل و ذله می کرد.

ازین بگذریم؛ اشرف غنی، در واقع از آقای کرزی خیلی

سپاس گزار باشد؛ چون این سفره و این بساط و بستر از

برکت سفرهای اهریمنانه و تعهدات نوکر مآبانه، اشک های

تمساحانه و قسم های «به والله درد دارم!» فریبکارانه اوست.

تنبان قدرت

این تنبان قدرت، از حاصل مایهٔ دورنگی و زرنگی اوست که با دستان دراز «جان کری» قد و اندامش گرفته شد و نام وحشت ملی به خود گرفت.

با جان گرفتن از جانِ «جان کری»، قدرت را به قبض آورده ابتدا با حذف پسوند «احمدزی» تلنگر غیر مستقیم تعصب را طنین انداز نموده صیئتش را از جهات مختلف به گوش‌ها رساند. با این ترفند تا موفقیت در قدرت رنگ قبیلوی و بعد از موفقیت بی‌رنگی گزید.

امروزها مکیدت‌های شومش را از طریق دیگران چون رجل سیاسی، صاحب مایهٔ تألیفات به منصفه اجرا درآورده هر از گاهی با انگشت گزاردن روی واژه‌ای یا نامی، آشوب و فتنه‌انگیزی می‌کند؛ چنانکه در سنت است: «الْفِتْنَةُ نَائِمَةٌ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَيْقَظَهَا». [کنز العمال، متقی هندی: ۳۰۸۹۱].

یا با رهنمود دادن به «مخ‌کشی» دارد مُخ‌کشی کند یا با ایجاد گروهک خاص گروه‌های دیگر را در اختیار و احتباس گیرد.

این‌ها شمه‌ای از ایجادگری دردهای درون وطنی و منطوقی است که مردم را با این مانورها مشغول و خود در پی گسترش برنامه‌های مسجل کلیسایی، فرا منطوقی است. بی‌گمان برای جلب و عطف رضایت و نظر باداران خارجی‌اش از هرچه در توان دارد استفاده خواهد کرد، در خفا و نهان و در بیان و عیان، فتنه و فساد می‌انگیزد و جناحی را به جناح‌های معارض و معاند مبدل می‌کند.

درست حال این شخص و عده‌ای از رجل سیاسی، در برخی موارد شبیه داستانی است که مولانای بلخ در دفتر

اول مثنوی، با عنوان «داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت از بهر تعصب»، ذکر کرده است.

شایقینِ با شوق، با مراجعه به مثنوی خوانند و دانند؛ اما شایقین کم شوق را، شمه‌ای از داستان را این گونه بازگو کنم:

این پادشاه جهود، بر دین خویش بسیار متعصب بوده و عدوّ مسیحیان است؛ پادشاه را وزیر مکاری است که این وزیر تصمیم برای از بین بردن مسیحیان از راه دیگر دارد. این مکار را مولانا توصیف دارد که بر آب و باد گره می‌زد و زاو حکایت کند:

کم گش ایشان را که کشتن سود نیست
دین ندارد بوی، مُشک و عود نیست

تنبان قدرت

شاه گفتش: پس بگو تدبیر چیست؟

چاره آن مکر و آن تزویر چیست؟

وزیر مکار بعد از تقبل محن و بلا، موج فتنه را وجود

آورده:

در میان شاه و او پیغام‌ها

شاه را پنهان بدو آرام‌ها

پیش او بنوشت شه، کای مُقبلَم

وقت آمد زود فارغ کن دلم

گفت: اینک اندر آن کارم شها

کافگنم در دین عیسی فتنه‌ها

مدتی بعد از وعظ و جهد منزوی شده دور از انظار منزل

گزید، مریدان از مردم که گرویده او شده بودند، دست

تنبان قدرت

تضرع و زاری به درگهش بردند و با عجز و انکسار نالیدند

که ما را ز فیض محروم نکن:

از سر اکرام و از بهر خدا

بیش از این ما را مدار از خود جدا

ما چو طفلانیم و ما را دایه تو

بر سر ما گستران آن سایه تو

ما به گفتار خوشت خو کرده‌ایم

ما ز شیر حکمت تو خورده‌ایم

[آنها بابت عادت گرفتن به «شیر حکمت» پیش وزیر

نالیدند، اما اینها بابت عادت گرفتن به «شیر قدرت» با

دست مالیدند!].

سرانجام، وزیر فهمید که گفتار و رفتارش ته‌نشین شده، با

افزودن مکرهای دیگر به زندگی خود خاتمه می‌دهد.

تنبان قدرت

او، بعد از کشتن خود باز هم کشته‌هایی داشت که سبب کشتار خیلی از انسان‌ها شد؛ او، اندر درون قوم مسیح فتنه افکنده عنوان امیران هر یکی طوماری جداگانه ترتیب و وصی خود خوانده، مضمون هر یکی را با دیگری متناقض و متناسب با نیاز آن‌ها نبشته بود؛ این جاست که مکرش پرثمر و پر اثر می‌شود:

هر یکی را تیغ و طوماری به دست

در هم افتادند چون پیلان مست

صد هزاران مرد ترسا کشته شد

تاز سرهای بریده پشته شد

تخم‌های فتنه‌ها کو کشته بود

آفت سرهای ایشان گشته بود

تنبان قدرت

این چنین نابودی مسیحیان، با خدعهٔ وزیرِ پر مزور به فرجام رسید.

آری! این چنین برزگران ارذل بودند که بذرپاشی کردند و دارند بذر افشانی می کنند و ملت زیر هجمه های هجویات و چکمه های تهاجمات دشمنان دیرینه و دوستان پر کینه قرار دارد که از جمجمهٔ این ملت، مترفین و مسرفین با ترامپ لعین و مزدوران پوتین بسان ظرف بلورین، آکنده از رنگ خونین و آغشته با رگ و پیه جنین و آذین بسته از مهرخان نازنین، عیش و عشرت و تجارت می کنند و هر لحظه سران و سُروآفرینان، مادران و پدران و سروان روان را نقش بر زمین می کنند.

[افغانستان گورستان امیران احزاب خود فروخته و خدا
ناشناخته می‌بود، به جای مردم مسلمان بی‌آب و نان؛ چه
می‌شد؟].

آری! این تشنجات، نشأت گرفته از تعصبات است؛
تعصباتی که امروزها باعث تشنجات و تفرقات و تکسر
تقدسات شده توسط مشار الیه مع هذاالتشخص، دست به
تکثر تصلب و کلیسا بزنند چه تبختر و تخیر در تخیل و
توهم چون «سیاف و کشاف» و چه توقع و توفیق از این
چنین انسان‌ها داشته باشیم که با سکوت و سکون تأیید و
تقویت کننده‌اند؟

به هر حال، درین خطه هریک از دکتترین از سویی با داران
داخلی و خارجی به ذوق و چاشنی خود چیزی آوردند و

افزودند و از سویی دیگر، به شوق و شغف چیزی را کاستند و بردند؛ گویی شهر بی دروازه‌ای که به روی هر اجنبی باز است.

از آن طرف چند «لندهور و الدنگ» میزبان شدند و زمام مام را به دست یافته این وطن را کاروان‌سرا ساختند و از این طرف هم چند «اوباش و هرزه» چو کیک‌های مست از هر سمت و سو به آن‌ها رسیدند، یا داغ نهادند یا چاق شدند. ملت نیز گهی چسپید و خسپید، گهی رقصید و لرزید؛ این ملت مستضعف به تأسی از «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» گهی چو قرص خواب خوردگی خواب‌آلود گشت و گهی با شور و شعور اسلامی آواره شد به کوه و دشت.

تنبان قدرت

آری! عده‌ای، این ازار را با آزار و بی‌آزار با کار و زار یا با کارگزاران بازاری به تن سفاکان کردند و در عوض از تن‌فروشی و تن‌گشی تن به تن و جمع به جمع، دریغ نوزیدند.

خوب است این تنبان قدرت، تن‌پروران بی‌ایمان و مزدوران اضعف‌الایمان را عریانِ عریان کرد؛ این ازار به تن هر کسی شد خوبی و بدی‌اش، نوکری و خدمتگری‌اش نمایان گردید و هریکی به نوبه‌ای زخمه‌ای و وصله‌ای زد و طی شد.

خوشا به حال آنان که ز گیتی با ایمان رفتند!

بدا به حال آنان که ز گیتی بی‌ایمان رفتند!

فرجامین سخن:

خلاصه گویم که درین کشور جز یکی دو مورد نبرد حق گرایان با باطل گرایان بوده، دیگر هرچه که نیک بسنجیم، این تنبان دریدن و تنبان بریدن‌ها، بیشتر بابت ثروت‌مداری و قدرت‌محوری بوده که آن هم با سنگ بنای تعصب و قومیت‌گرایی اساس‌گذاری شده است و این تنبان را بابت تعصب، دست‌به‌دست کردند و می‌کنند. چاره‌رهایی از اسارت تعصب را باید جست؛ به نظرم با تجدید پیمان با ندای **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا﴾**، از نو ایمان بیاوریم؛ کلاً با یک‌صدا **«الْإِسْلَامُ هُوَ الْحَلُّ»** را عملی نموده به منزلت و مرتبت انسانی احترام گزاریده، همدیگر را چون گل‌های متنوع پر زیب گلستان قبول فرماییم و بپذیریم.

هر روز داد و فریادزدن‌ها این‌گونه فایده‌ای ندارد و عملکرد سوء خود را سوی دیگران انداختن و دیگران را مقصر خواندن چه سودی دارد؟

هر معصیت دیدیم، گفتیم آمریکا کرد و هر نکبت آمد، گفتیم از پاکستان آمد؛ باری با یاری نگفتیم که به آمریکا و پاکستان خود، خود را فروختیم. صرف به دالر و کالدار چشم دوختیم، با افزودن تومان ایران و ریال عربستان در لب مهر سکوتیم.

در حسن ختام، با ملت مسلمان و خوانندهٔ مهربان بُریده‌ای از مثنوی مولانای بلخ را با هم می‌خوانیم، امید که جنبهٔ عملی دهیم؛ بایسته دانم که نخست موش جان را شناسایی کرده با هوش جان به دفعش جوش نماییم:

تنبان قدرت

ما درین انبار گندم می کنیم

گندم جمع آمده گم می کنیم

می نیندیشیم آخر ما به هوش

کین خلل در گندم است از مکر موش

موش تا انبار ما حفره زدست

وز فنش انبار ما ویران شدست

اوّل ای جان دفع شر موش کن

و آنگهان در جمع گندم جوش کن

و بالله التوفیق

بیده از مه التحقیق!

وصلی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقه محمد

وعلی آله وصحبه أجمعین

تنبان قدرت

از خورشید شرق (شاه امان الله خان)
تا دومین متفکر جهان (اشرف غنی)

ابوزید فاریابی



نشر عنبر



نشر عنبر

@NashreAnbar